

زندگی اقتصادی و تجاری ایرانیان و ملل اسلامی بعد از ظهور اسلام

www.Bakhtiaries.com

نظری به گذشته
قبل از حمله اعراب و استقرار حکومت مسلمین، در خاورمیانه، بین ایران و روم و سکنه حدود بحر احمرو دریای مدیترانه با ممالک شرق نزدیک و کشور هندوستان و چین، مناسبات اقتصادی برقرار بود؛ و ایران موقعیت بازرگانی و ترانزیتی سهمی داشت و قسمت اعظم رفت و آمدهای تجاری ملل غرب با آسیای مرکزی از این راه صورت می گرفت؛ چنانکه فنیقیها، که از ملل تاجرپیشه دنیای قدیم بودند، از راه خلیج فارس و آسیای مرکزی، بقصد تجارت، حرکت می کردند و از همان راه، به صور و صیدا مراجعت می نمودند.

از زمان اسکندر به بعد، یعنی در تمام دوران قرون وسطا، چندین بار اوضاع دگرگون شد، و بعلم اقتصادی و سیاسی، بازرگانان و سیاستمداران راه سوئز را بر راه ایران ترجیح دادند؛ و این حال قرنها ادامه داشت تا بار دیگر روسیها راه ایران را برگزیدند و آمدورقتهای اقتصادی از این راه تجدید گردید.

پس از انحطاط سیاسی و اقتصادی روم، مجدداً، رفت و آمدهای تجاری از این راه دچار وقفه شد، و تجارت اروپا با شرق لطمه ای بزرگ دید تا آنکه در اواخر دوره قرون وسطا، در بعضی از بلاد ایتالیا، از برکت رشد بورژوازی، جنبش اقتصادی نوینی آغاز شد. و شهرهای «ژن» و «وینز» اهمیت و موقعیت بازرگانی سهمی کسب کردند؛ و بار دیگر، از راه ایران، با ممالک شرق نزدیک و خاورمیانه، مناسبات اقتصادی و تجاری برقرار شد.

به این ترتیب، مناسبات اقتصادی شرق و غرب، در دوران قبل از اسلام و قرون بعد، وضع ثابتی نداشت و گاه در اثر ضعف حکومتها یا مداخلات دو کشور نیرومند ایران و روم و یا در نتیجه حمله قبایل وحشی و چادر نشین و وقوع جنگهای فتو دالی و تعرض دزدان و راهزنان، کالاهای تجاری مورد نهب و غارت قرار می گرفت، و تا استقرار مجدد امن و آرامش، روابط اقتصادی بین دو قاره رو به مستی یا رکود می نهاد.

پس از شکست حکومت ساسانیان از اعراب، کارهای اقتصادی و فعالیتهای تجاری، که پیش از هر چیز به امنیت و آرامش نیازمند است، با دشواریها و موانع تازه ای مواجه گردید، و اعراب سالها از فعالیت بازرگانی بین شرق و غرب از طریق خشکی و دریا جلوگیری می کردند. با روی کار آمدن حکومت بنی امیه و استقرار امنیت نسبی در شرق نزدیک، جنبش

اقتصادی از نو آغاز شد، و از راه خشکی و دریا، آمدورفت کاروانها و کشتیهای شرعی شروع گردید.^۱

راه ابریشم: از دوره اشکانیان، راه کاروان روی بین ایران و چین، از طریق ترکستان برقرار بود. این راه بزرگ تجارتنی که از ترکستان می‌گذشت، نخست «از ولایت توان هوانگ در چین به ولایت کان سو می‌آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی حالیه می‌شد و از طریق پیش بالینغ و المالیغ و اترار، به سمرقند و بخارا می‌رسید. در بخارا، قسمت اصلی آن، از راه سرو و گرگان به ری می‌آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می‌رفت، و از ایروان یا به طرابوزان و یا به یکی از بنادر شام منتهی می‌گردید. قسمت فرعی این راه، از سمرقند به خوارزم و از خوارزم به سرای و هشرخان، و از آنجا به کنار شطدن و بنادر دریای آرف انتها می‌یافت.»^۲ غیر از راه سابق الذکر راه هندوسند نیز، از طریق پیشاور و کابل و بلخ و خوارزم، به سرای و هشرخان و بنادر و دارالتجاره‌های بازرگانان ژنی و ونیزی منتهی می‌شد. پس از آنکه تجار ونیزی در نیمه اول قرن سیزدهم میلادی، به شهر قسطنطنیه استیلا یافتند، کلیه تجارت اروپای شرقی و مدیترانه و آسیای غربی را بدست آوردند. کالای سهمی که در این تاریخ به اروپا حمل می‌شد عبارت بود از: «چوب و کتان و زفت (برای کشتیها) و نمک و عسل و سوم و پوست و ماهی و گوشت قدید و غلات روسیه جنوبی»^۳ بود، علاوه بر این، تجار از برده‌فروشی نیز سود کلانی می‌بردند.

قبل از آغاز نهضت اسلامی، شهر مکه موقعیت اقتصادی و ترانزیتی مهمی داشت. این شهر مذهبی بر سر راه تجارت یمن با شام و نزدیک بندر جدّه قرارداد و از دیرباز، با بازارهای صنعاء و عمان داد و ستد

وضع اقتصادی عربستان مقارن ظهور اسلام

داشت. همین موقعیت خاص، آمد و رفت مردمی از مدنیتهای مختلف، و برخورد عقاید و ایدئولوژیهای گوناگون، چنانکه قبلاً یادآور شدیم، در رشد و تکامل فکری جوانان عرب و بازرگانان این قوم، اثری فراوان باقی گذاشت.

مقارن ظهور اسلام، سازمان پدرشاهی و عشیره‌ای در عربستان شمالی در حال انقراض و فرو ریختن بود؛ ولی این جریان در منطقه حجاز، که از جهت رشد اقتصادی و اجتماعی ضعیف بود، بکندی صورت می‌گرفت؛ در حالی که در جنوب و شمال عربستان، از برکت وضع طبیعی و اقتصادی مناسبی که داشت، تزلزل و از هم پاشیدگی جامعه پدرشاهی و گرایش به سوی فنودالیسم با سرعت بیشتری عملی گردید، و جامعه طبقاتی بصورت زنده و فعالتری تجلی و تظاهر نمود. در این موقع، در سراسر عربستان، شیوه زندگی برده‌داری هنوز باقی و برقرار بود. پس از ظهور اسلام بهبود محسوسی در وضع عمومی بردگان پدید آمد بطوریکه زندگی بردگان را در جهان اسلامی با یونان و روم قدیم و جهان غرب نمیتوان مقایسه کرد.

«طوایف عرب، از لحاظ اصل و تبار، به دو گروه جنوبی یا یمنی، و شمالی تقسیم می‌شدند. در آغاز قرن هفتم میلادی (مقارن ظهور اسلام)، بخش اعظم اعراب شمالی صحرائشین بودند و،

۱. برای کسب اطلاع بیشتر، رک: محمدعلی جمالزاده، گنج شایگان (مقدمه).

۲. عباس اقبال آشتیانی، تالذخ مفول. ص ۵۶۹.

۳. همان. ص ۵۶۸-۵۶۷.

بطور کلی، به شترپروری و شترداری (برای حمل و نقل و جنگ) اهمیت فراوان می دادند و به پرورش بز، گوسفند، و اسب نیز می پرداختند. در عربستان شمالی، در بعضی از واحه های مناسب، کشت جو، نخل، سو و درختان میوه معمول بود. مراتع در تصرف عشیره ها بود، ولی داسها و بردگان و قطعات زمین، ملک افراد محسوب می شد. در داخل عشایر، وضع اقتصادی و مالی افراد یکسان نبود. راهی کاروان رو، ناحیه ثروتمند یمن را به سوریه مرتبط می ساخت. ایالات ییزانس، سوریه، فلسطین و مصر از طریق حبشه و هندوستان، بواسطه یمن، به بازرگانی ترانزیتی می پرداختند. پس از تصرف یمن از طرف ایران ساسانی (پس از سال ۵۷۲ م)، شاهان آن دودمان کوشیدند تا کالاهای هندوستان از طریق ایران به ییزانس حمل شود، و ترانزیت از راه یمن را ممنوع کردند.

این جریان موجب بروز بحران اجتماعی در عربستان گردید. مکه دارای موقعیت اقتصادی و مذهبی خاصی بود. در بازار مکه، عربهای صحرائین محصولات داسپروری خود (چرم و پشم و دام) را با غلات، خرما و مصنوعات شهری مبادله می کردند. در میان خاندانهای عرب، بنی - اسبه توانگر بودند در حالی که بنی هاشم، که حضرت محمد (ص) از میان آنان برخاست، وضع اقتصادی مناسبی نداشتند. مقارن ظهور اسلام، شیوه زندگی برده داری در مکه رایج بود. بردگان در خانه، بعنوان خدمه، در فعالیتهای تولیدی، بعنوان چوپان و ذراع به نفع صاحبان برده، فعالیت می کردند. رفتار برده داران با آنها بیرحمانه بود. بازرگانان مکه در فعالیتهای تجاری شرکت می جستند و، سالی دو بار، کاروانی به سوریه گسیل می داشتند. درآمد بازرگانان هرگز کمتر از پنجاه درصد نبود و گاه به صد درصد بهای متاع ارسالی می رسید. اجناس صادراتی مکه به سوریه عبارت بود از چرم خام و دبغی شده، شمش نقره از معادن عربستان، بهترین کشمش طائف و خرما. اما آنچه بطور ترانزیت از مکه عبور می کرد، از یمن، عبارت بود از: کندر و عود و چوب سندل و فوس و چرمهای دبغی شده؛ از آفریقا: خالک طلا، غلامان و کنیزان سیاه پوست؛ از هندوستان: دارچین، فلفل و دیگر چاشنیها و مواد معطر و عاج و منسوجات قیمتی. بازرگانان این کالاها را در سوریه می فروختند و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی ییزانسی و پارچه های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و دیگر کالاهای را صادر می کردند. کاروانی که در زمستان سال ۶۲۴ میلادی، توسط بازرگانان مکه، برای حرکت به سوریه مجهز شده بود، معادل پنجاه هزار مثقال طلا کالا بار داشت که چهل هزار آن تعلق به اعضای خاندان اسوی، و باقی، از آن دیگر ثروتمندان قریش بود. صدها مرد، غرق در سلاح، همراه کاروانها حرکت می کردند و گذشته از بازرگانان، عده ای راهنما و ساربان و دسته های نگهبان با کاروانها حرکت می کردند. بازرگانان مکه به رباخواری نیز اشتغال داشتند و از پنجاه تا صد درصد ربح می گرفتند (یعنی یک دینار ربح در مقابل یک دینار وام)^۲

اسلام اصولاً با تجارت و بازرگانی مخالفت نداشت. چنانکه در شرح حال محمد (ص)

۱. ایلیا باولویچ پلردنفسکی، اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۷-۱۵ (به اختصار).

۲. دیکر همان. ص ۱۶.

ديديم، وي مدتها از طرف خديجه، كه زلم، تاجرپيشه بود، به فعاليتهاي بازرگاني اشتغال داشت، و همين فعاليتهاي تجارتي و بر خورد با ملل مختلف و مطالعه درانديشه ها و عقايد گوناگون، سالها قبل از بعثت، علاقه او رابه مستضعفين برانگيخت اسلام با احتكار و رباخواري و كم فروشي مخالف بود و دل بستگي به مال و منال دنيا و فكر مال اندوزي و «تكاثر» را تقبيح مي كرد و چون با بت پرستي بسختي مبارزه مي كرد و مكه مركز اصنام و بتها بود، بازرگانان براي اينكه «مكه» يعني مركز فعاليتهاي اقتصادي آنها، سقوط نكند، به سرپرستي تاجرنامدار كه ابوسفيان (رئيس خاندان اسويان)، به مبارزه با حضرت برخاستند؛ غافل از اينكه وحدت طلبي اسلام و مخالفت محمد (ص) با نزاعهاي قبيله اي و تلاش او در راه وحدت و يگانگي اعراب، مالا به نفع عموم افراد جامعه عرب خواهد بود. اسلام مطلقاً طرفدار... و سياليسم (به معني اقتصادي كلمه) نبود بلكه اسلام مايل بود كه تمام ملل و نحل مسلمان را از حقوق اجتماعي و سياسي يكساني برخوردار سازد. تا بين عرب و عجم و سياه و سفيد اختلافي نباشد مقارن ظهور اسلام بردگان در بدترين شرايط زندگي مي كردند اسلام بردگان را مورد تفقد قرار داد و به صاحبان قدرت تاكيد كرد كه از ستمگري به بردگان و زنان خودداري كنند. اسلام بين زن و مرد، از لحاظ ارزش اقتصادي و اجتماعي، اختلاف فراوان قايل بود، الرجال قوامون على النساء با اينحال حضرت هنگام حجة الوداع به مردان تاكيد فرمودند از رعايت حال زنان غفلت نوزند.

طبقه تجار و بازرگانان و به اصطلاح بورژوازي اسلام از دوره بني اميه به بعد، با مسائل و مشكلات جديدي در زمينه هاي مختلف مواجه گرديد.

در نتيجه اسلام آوردن ايرانيان، عراقيهها، مصريها و سردم شام و استقرار مناسبات اقتصادي بين اين كشورها، تلاشهاي اقتصادي در خاور ميانه رشد و توسعه پيدا كرد. تخصصي و تقسيم كار، كمابيش، در بين ملل اسلامي پديدار شد و در نتيجه بسط روابط اقتصادي، در معاملات و دادوستدها، اختلافات و تعارضاتي پديد آمد كه لازم بود هر چه زودتر مقتنين و قضات و حقوقدانهاي اسلام به حل و فصل آن پردازند.

واضح است كه كشوركشايان اسلام كه ملل بيشمار و زمينه هاي فكري مختلف و تمدنها و فرهنگهاي گوناگون را در زير پرچم واحد گرد آورده بود ندمي توانستند از اين مجموعه ناها هنگ، دولت متحد و منظمي پديد آورند. با اين حال، حكومت اسلام كه بازرگانان ايراني و مصري نيز در آن شركت داشتند، موفق شد كه كمبودهاي قضايي و قانوني را با حفظ اصول و تعاليم مذهبي و با استفاده از سوابق حقوقي ايران و روم، جبران و تنظيم و تدوين نمايد.

يكي از دانشمندان اقتصاد، به نام S.D.G. Goitein (استاد دانشگاه) رشد بورژوازي از قرن طي مقاله مشروحي، در مجله تاريخ جهان، در سال ۱۹۵۷، دوم هجري بعد. وضع بورژوازي اسلام را از دوره بني اميه به بعد، با وضع انگلستان در آغاز نهضت سرمايه داري مقايسه مي كند و مي نويسد: از قرن دوم هجري به بعد، تجار و بازرگانان اسلامي، مقام و موقعيت ممتازي كسب كردند. به نظر اين محقق، بسيار جالب و

آسوزنده است اگر یک اثر مربوط به دوره‌های اول سرمایه‌داری انگلستان را، که توسط ریچارد استیل^۱ نوشته شده و عنوان آن صدای بازرگانان است، با یک کتاب شبیه آن، که توسط یکی از نمایندگان برجسته بورژوازی اسلام (در حدود صدوپنجاه سال پس از سرگ پیشوای اسلام) نوشته شده است، مقایسه کنیم. این کتاب موسوم به کتاب الکسب است که به همت [امام محمدبن الحسن] شیبانی، یکی از بنیانگذاران فرقه حنفی، نوشته شده است. مسأله‌ای که شیبانی با آن مواجه بوده است شبیه به مسأله‌ای است که ریچارد استیل با آن سروکار داشت. وی می‌بایستی ثابت کند که تمایل شدید تجار جدید مسلمان برای تأمین زندگی بهتر، نه تنها مخالف اسلام نیست بلکه بعنوان یک وظیفه مذهبی باید پذیرفته شود.

شیبانی هم، مانند فرریچارد، می‌خواست بر سابقه‌های مذهبی و ذهنی عمیقی که علیه مال‌اندوزی وجود داشت فائق آید. در این دوره بود که کلمات قصار و اسطه‌ای از پیغمبر یا یکی از یارانش بعنوان حدیث در کتاب کنز العمال، تألیف سیوطی، در فصل مربوط به «تجارت» آمده است که شاید روا و شایسته باشد که تمام آن به السنه زنده جهان ترجمه شود.

شیبانی کتاب خود را با این بیان شروع می‌کند که «کسب روزی و تلاش معاش عیناً مانند کسب علم و وظیفه هر مسلم است.» و از قول عمر بن خطاب، می‌گوید: «من ترجیح می‌دهم بر زمین شتر خود، هنگامی که برای تجارت سفر می‌کنم، بمیرم تا اینکه در جهاد به شهادت برسم. آیا خداوند آنهایی را که برای تجارت سفر می‌کنند مقدم بر کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند ذکر نکرده است؟» (قرآن، سوره ۷۳، آیه ۲).

سپس شیبانی به توضیح نظریات خود ادامه می‌دهد و می‌گوید که آدم ابوالبشر و دیگر پیغمبران رزق خود را با پیش گرفتن شغل و حرفه‌ای بدست می‌آوردند؛ آدم کشاورز بود، نوح نجار بود، و ابراهیم تاجر پارچه بود. و چون اعراب خود را از اعقاب ابراهیم می‌دانستند، به آنها توصیه می‌شد که، مانند جد خودشان، تاجر پارچه شوند (به نظر نویسنده مقاله، ذکر این احادیث و اخبار در حقیقت نتیجه‌امیتی است که فعالیت‌های اقتصادی عموماً و کار نساجی خصوصاً در آیین اسلام کسب کرده بود) تا جایی که از قول پیشوای اسلام گفته بودند که «نه دهم منافع این جهان از نساجی است.» اگر تجارت در بهشت آزاد بود. من در آنجا تاجر پارچه می‌شدم.» بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که ابوحنیفه، مؤسس فرقه حنفی، یک نفر ایرانی بوده که به کار بازرگانی پارچه اشتغال داشت.

درست است که داود در ابتدا با درآمدی که بعنوان پادشاه بدست می‌آورد، زندگی می‌کرد، ولی بعداً به او وحی رسید که زندگی کردن از راه شغل و حرفه بر دریافت حقوق دولتی ترجیح دارد؛ و سپس وی به اسلحه‌سازی پرداخت (قرآن، سوره ۳۴، آیه ۱۰ و ۱۱).

بدین ترتیب، شیبانی یک نکته جالب را که بعداً در ادبیات اسلامی شایع شد یادآور می‌شود، و آن این است که شغل یک بازرگان شرافتمند و یا هر کسب دیگری برای خداوند خوش‌آیندتر از خدمت دولت است. ابن‌سعد (متوفی به سال ۸۴ میلادی) از قول یک قهرمان جنگ قادسیه، که در جریان آن اعراب قشون ساسانیان را درهم شکستند، نقل می‌کند که: «من

ترجیح می‌دهم یک درهم با تجارت کسب کنم تا اینکه ده برابر آن حقوق سربازی دریافت نمایم.»

شیبانی یادآور می‌شود که اکثر مؤمنین صدر اسلام با تاجر بودند یا منبع درآمد منظم دیگری داشتند. مثلاً ابوبکر، خلیفه اول، تاجر پارچه بود، عثمان، خلیفه سوم، واردکننده غله بود و کاروبارش خیلی خوب بود. شیبانی نقل می‌کند که روزی، خلیفه اسلام، عمر، جمعی از مؤمنین را دید که سر به‌زیر افکنده بودند؛ اینها متوکلین بودند (یعنی به‌خدا متوکل بودند و از دست زدن به هر کاری خودداری می‌نمودند). عمر به آنها اشاره کرد و گفت: «نه، اینها متوکلین نیستند بلکه اینها متاکلین هستند؛ یعنی اینها کسانی هستند که از دسترنج دیگران می‌خورند... بهتر است سر خود را بلند کنید و بروید رزق خود را با کار و کسب بدست آورید.»

نویسنده مقاله، سپس، شواهدی در باره تشویق مردم به زندگی خوب، از منابع مذهبی ذکر می‌کند و با استناد به آیه «لا تنس نصیبک من الدنیا» (یعنی حظ و نصیب خود را از زندگی در دنیا فراموش نکن) می‌گوید که اسلام مشوق کار و کسب است، و با زندگی مقرون به آسایش مخالفتی ندارد.

می‌گویند: روزی یکی از صحابه، چون دید جوانی سحرگهان با عجله بسوی دکان می‌رود، گفت: «ای کاش این سحرخیزی در راه دین بود؛ حضرت فرمود: چنین مگویید که اگر از برای بی‌نیازی از خلق و تأمین معاش، پدر و مادر و فرزند بپا خاسته، عمل نیکو انجام داده است.» در جای دیگر، از قول محمد (ص) نقل شده است که: بازرگانان راستگوی، روز قیامت با صدیقان و شهیدان برخیزند.^۱

عمر نیز می‌گفت: «دست از کسب باز مدارید و مگویید خدای تعالی روزی دهد که خدای تعالی از آسمان زروسیم نفرستد.» یکی را از بزرگان پرسیدند: «عابد، فاضلتر یا بازرگان با امانت؟» گفت: «بازرگانان با امانت؛ که وی در جهاد است که شیطان از راه ترازو و دادن و ستدن، قصدوی کند، و [او] وی را خلاف می‌کند. احمد بن حنبل را پرسیدند که: «چه گویی درمردی که در مسجد بنشیند به عبادت، و گوید خدای تعالی روزی پدید آرد؟» گفت: «آن مردی جاهل باشد و شرع نمی‌داند که رسول می‌گوید — علیه السلام — خدای عزوجل روزی من در سایه نیزه مقرر کرده است، یعنی غزا (جنگ) کردن.»^۲

در اسلام، تنها معامله با بندگان، دیوانگان، کودکان و نابینایان منع نشده بلکه معامله با ظالمان، دزدان، رباخواران، خمر فروشان، غارتگران، مطربان، و رشوه‌گیران و کسانی که گواهی به دروغ دهند نیز منع شده است. با اینکه در ایران و ممالک اسلامی، دروغ گفتن و تعریف کالا کردن درین بعضی کسبه و پیشه‌وران معمول بود. گاه، درین آنها مردان بسیار پاک و صدیق نیز دیده می‌شده‌اند. غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد: محمد بن المکندر بازرگان و دکان‌دار بود؛ وی جامه‌ها داشت، بعضی به بهای پنج دینار و بعضی به ده دینار. شاگرد وی در غیبت وی، جامه‌ای بده دینار به اعرابی فروخت. چون باز آمد، بدانست. در طلب اعرابی، همه روز بگردید؛ وی را باز یافت، گفت: آن جامه پنج دینار بهتر نه‌ارزد. گفت: شاید که من رضا

۱. Journal of World History، ۱۹۷۵، پوین.

۲. ابو حامد محمد غزالی طوسی، کیمیای سعادت ص ۲۵۷ (۱۰۱ حدف).

دارم. محمدبن المنکدر گفت: آری، ولیکن چیزی که به خود نپسندم هیچکس را نپسندم؛ یا بیع مسخ کن یا جامعه نیکوتر بستان یا پنج دینار از من بگیر. اعرابی پنج دینار بازستد.^۱
غزالی در جای دیگر، از قول عبدالله بن عمر، می نویسد: اگر چندان نماز کنید که پشتها کور شود، و چندان روزه دارید که چون سوی شوید بیاریکی، سود ندارد و نپذیرند الا به پرهیز از حرام. و سفیان ثوری می گوید: هر که از حرام صدقه دهد یا خیر کند، چون کسی باشد که جامه به بول بشوید تا پلیدتر شود.^۲

Goitein، محققى که پیشتر یادش کردیم، در ادامه مقاله خود می نویسد: «در اجتماعی که شدیداً تحت تأثیر تعالیم مذهبی قرار گرفته، مانند جامعه صندز اسلام، یک طبقه جدید، برای آنکه بتواند زندگی کند، باید نخست از نقطه نظر مذهبی موقعیت خود را توجیه کند.» توضیحات بالا نشان داد که جامعه پیشرو اسلامی چگونه بدین کار توفیق یافت.

اکثریت اشراف و شخصیت‌های اسلامی در آغاز نهضت نوین، ترجیح می دادند که پستی در دولت یا ارتش بدست آورند و یا حقوقی از دولت بگیرند. با وجود این، کسانی بودند که شغل آباء و اجدادی خود را از کف ندادند و باز دارای موقعیت اجتماعی مهمی بودند. حکام ایالات نیز گاهی به کسب می پرداختند، مثلاً ابوهریره، یکی از اصحاب معروف پیغمبر، موقعی که حاکم عربستان شرقی بود، علاوه بر درآمدی که از حقوق دولتی و از سهم خود در غزوات و غنائم جنگی کسب می کرد، ثروت هنگفتی هم از راه تجارت و پرورش اسبان بدست می آورد.

وقتی در سال ۷۲۱ میلادی، حاکم جدیدی برای خراسان تعیین گردید، از مقامات بالاتر دستور صریح به او دادند که به شغل تجارت مبادرت نورزد؛ زیرا این کار، در جامعه ایران عوام آلود نبود. اعراب، برخلاف ترکهای عثمانی، (در دوران اسپراتوری خود)، کار تجارت را به غیر مسلمانان واگذار نکردند بلکه حقوق و امتیازات مخصوصی برای خودشان قایل شدند. لی‌المثل، هنگامی که کالا از محل گمرک می گذشت، تبعه دول خارجه می پایستی ده درصد ارزش کالای حمل شده را بپردازد و تبعه غیر مسلمان دولت عرب باید ۵ درصد بدهد، و تاجر مسلمان فقط باید دوونیم درصد بپردازد. این حقیقت، بوضوح، نشان می دهد که طبقه حاکم تسلط و حقوق خود را بر جمعیت وسیع اتباع خود، نه تنها با بستن مالیاتهای سنگین به آنها بلکه با حمایت از تجارت مسلمین به زیان تجارت غیر مسلمانان، تأمین می کرد.

در اسپراتوری اسلامی، عرب بدوی زندگی در بازار و تجارت را، که گاه با دروغگویی و دوگلد همراه بود، نمی پسندید.

با اینکه در صدر اسلام تجار و بازرگانان ایرانی به زرنگی و کاربری شهرت داشتند نباید فراموش کنیم که اشراف کهن (اریستوکراسی قدیم ایران) هنوز این سابقه ذهنی را داشتند که شغل تجارت با موقعیت اجتماعی نجبا سازگار نیست. می گویند: یحیی برمکی، وزیر اعظم هرون الرشید، در دوران شباب، فقیر بود و می خواست به تجارت بپردازد. اما جالب است که یکی از تجار به او گفت: برای یک فرد «شریف» چون شما این شغل زینده نیست.

در طول قرن اول هجری، جنگها و پیروزیها، وقایع اصلی و اساسی و سیاست حکومت

اسلامی بود. در این دوره، تجار بعنوان یک طبقه جوان، در سایه سی‌زیستند. اما در قرن دوم، جریان کلی سیاست، تغییر کرد؛ زیرا هدف اصلی دولت اسلامی، دیگر توسعه بیشتر نبود بلکه سی‌خواست نظارت و تسلط خود را بر بسیاری نواحی و همچنین به‌عناصر ناراضی و مخالفین حکومت (اهوزیسیون) داخلی حفظ کند. در اینجا، هر دو طرف، یعنی هم مقامات حاکمه و هم جبهه مخالف (عباسیان)، ناچار بودند مخارج خود را تأمین کنند و برای خویش تبلیغات نمایند. برای هر دو جبهه، کار بازرگانان که هم دارای وسایل مادی بودند و هم در کار تبلیغ مهارت داشتند، ضروری بشمار می‌آمد.

این طبقه تجار و بورژوازی، در جنبشی که منجر به سرنگون شدن بنی‌امیه گردید، شرکت مؤثر داشتند.

رهبر تبلیغات عباسیان، که لقب وزیر یافت (اولین فرد در تاریخ ایران که وزیر شد)، کسی جز ابومسلم که به تجارت سرکه اشتغال داشت نبود. در قرن اول حکومت عباسیان، اشراف قدیم ایران، بیش از همه، در اسود دولتی دست داشتند. ولی در اوایل قرن سوم اسلامی، طبقه تجار موفق شدند که مواضع حساس دولتی را به کف آورند. در دربار مأسون، فضل‌بن سهل، بزرگترین وزیر خلیفه، یک تاجر غله بود. این وزیر ایرانی مصاحب و همسفر خلیفه بود. در عهد جانشین او، المستعصم، نمایندگان طبقه بازرگانان بالاترین مقامهای اجرایی را در دولت داشتند. اولین وزیری که از طرف وی تعیین شد، یک تاجر فوق‌العاده ثروتمند بود بنام ابن - عمار طحان (یعنی آسیابان). پس از او، برجسته‌ترین شخصیت سیاسی سردی بود بنام زیات (از زیت، یعنی تاجر روغن) که پدرش کارپرداز و مأمور خرید دربار عباسیان بود. وقتی که زیات هنوز به‌شغل پدر اشتغال داشت، روزی، با لباس مشکی و شمشیر، به‌دربار خلیفه آمد ولی دبیر اول خلیفه او را متوقف کرد و گفت: «تو فقط تاجر هستی، چرا با لباس درباری ظاهر می‌شوی؟» ولی چیزی نگذشت که زیات وزیر و کتیب شد؛ و او بود که شهر زیبا و تاریخی سامره را بنیان نهاد. در قرون بعد نیز، بسیاری از اعضای طبقه بازرگان و کاسب‌کار، مقامات برجسته را در دولتهای خاور نزدیک اشغال کردند.

در قرن دهم، حکمرانان عراق به‌بانکداران و تجار وابستگی داشتند. در حکومت فاطمی مصر، تجار و سرمایه‌داران نقش فوق‌العاده مؤثری ایفا می‌کردند. در قرن دهم، یکی از نویسندگان، آشکارا، می‌گوید که برات تجار بمراتب معتبرتر از براتهای است که به‌نام عمال دیوانی و مأمورین مالیاتی صادر می‌شود، و نتیجه می‌گیرد که در آن روزگار، تجار از وزرا مهم‌تر بودند. و از آن موقع، مالیات، سرشماری و خراج (مالیات زمین) مقرر گردید؛ و مسلمانان، مانند ایرانیان و رومیان، دفاتر مخصوص جمع و خرج پیدا کردند. ابتدا، اعراب، به‌دستیاری ایرانیان، مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کردند ولی از سال ۸۱ هجری، به‌فرمان عبدالملک، دفاتر را بتدریج به‌عربی برگردانیدند و سام‌اسورمالی، اندک اندک، به‌دست اعراب افتاد.

۱. نقل و تلخیص از مقاله مشروح آقای S. D. Goitein استاد دانشگاه که در مجله معروف

تاریخ جهان (چاپ لندن، ۱۹۵۷) منتشر گردیده است. چون این مقاله بسیار محققانه و پر ارزش بود،

دوست فاضل و ارجمندم، آقای دکتر محمد حسین تمدن، استاد فنی دانشکده اقتصاد برای استفاده

مبولتان، تمام مقاله را ترجمه فرموده و در اختیار اینجانب قرار داد.

مسلمین اسوال سرشار خود را در سه راه بکار انداختند:

وضع اقتصادی مسلمین
و سران عالم اسلام
راه اول: خریدن بردگان و بکار بردنشان در تجارت و کارهای یدی و تعیین مبلغی که همه روزه باید آن را بپردازند.

راه دوم: دادن سرمایه به بازرگانان که آن را بکار برند، و سود بدست آمده را به نسبت معینی، بین خود تقسیم کنند.

راه سوم: فرودختن به مدت، به این ترتیب که کالایی را به مردم، با قیمت بیشتری، می فروختند و پس از مدتی، قیمت را دریافت می کردند (نسیه فروشی).

به این ترتیب، و از این راهها، بعضی از مومنین سست ایمان ثروتی بدست آوردند که ثروتمندان مشرک آن را بخواب ندیده بودند!

بهره کشی و استثمار دیگران، از صدر اسلام، معمول بود و ظاهراً علت قتل عمر، استثمار بیرحمانه‌ای بود که مغیره بن شعبه، یکی از زعمای بزرگان عرب، از غلام ایرانی خود فیروز می کرد. بطوری که از ترجمه بلعمی (صفحه ۷۱) برمی آید: «مغیره بن شعبه را غلامی بود سیاه، نام او فیروز، وی غلامی بود ترسا و درودگر بود. مغیره هر روز از وی دو درم بخواستی از مزد کار کرد وی. پس، این فیروز بسوی عمر آمد و گفت: مغیره بر من غله نهاده است گران، همی نتوانم دادن؛ بفرمای تا کم کند. گفتا: چند است؟ گفت: دو درم. عمر گفت: چی کاردانی کردن؟ گفتا: درودگری و تقاشی و کندگری و آهنگری. عمر گفتا: چندین کارکی تو دانی، به دو درم چی گران باشد؟ و نیز شنیدم کی آسیادانی نهادن، گفت: دانم. گفت، مرا آسیا کن. فیروز گفت: اگر بزیم، ترا یکی آسیا کنم. این سخن گفت و بیرون شد.» در منابع دیگر، پاسخ فیروز چنین است: آسیای برای تو بازم که شهرتشی از مغرب و مشرق بگذرد. و خلیفه گفت: این عجم سرا به کشتن تهدید کرد.

می گویند، پس از آنکه فیروز به اسارت اعراب درآمد، مغیره بن شعبه او را خرید و به غلامی خود درآورد و به او لقب ابولؤلؤ داد. فیروز، سردی هنرمند بود که هم کنده‌گری می کرد، هم نجاری و در ساختمان آسیای بادی دست داشت. علاوه بر آن، ظاهراً سردی بسیار رقیق القلب و رحیم و آزاده بود. چون خود عمری را در اسارت روم و عرب گذرانیده بود، خصوصاً نسبت به اسیران رأفت داشت. در این ایام، جرقه‌ای لازم بود که آتش درون او را روشن سازد؛ این آتش را فتح نهاوند روشن کرد.

اعراب به دستور عمر، در سال ۲۱ هجری (بعد از فتح مدائن و سایر نواحی عراق)، متوجه داخله ایران شدند و جنگ عظیم نهاوند (فتح الفتوح) دست داد، و در این جنگ بود که به روایت ابن اثیر، هشتاد هزار یا صد هزار تن ایرانی کشته شد، و جمعی کثیر به اسارت افتادند که بیشتر آنان اطفال و کودکان خردسال بودند. بر طبق سنت معمول، خمس غنائم و اسیران را به مدینه فرستادند (از فتح نهاوند تا قتل عمر بیش از دو سال فاصله نبود).

طبری گوید: وقتی فیروز اطفال خردسال نهاوندی را در مدینه می دید، دست عطفوت بر سر آنان می کشید و گریه می کرد و گاهی خشمگین می گفت: «این عمر جگر مرا خورده است.» و

راست می‌گفت؛ زیرا فیروز، از سال ۷ تا ۲۳ هجری (۶ سال از بهترین ایام عمر خود) را در اسارت رومیان خونخوار و اعراب بدخیم گذراند. و برایشان خدمت کرده و نخل آب داده و نجاری کرده بود؛ و سرنوشت این اطفال معصوم را بهتر می‌دانست. به این ترتیب، البته تعجب نباید کرد که چطور شد آسیای نساخته فیروز شهرتش عالم را گرفت.^۱

پس از عمر، عثمان به زمامداری رسید. در عهد او، فتوحات زیادی نصیب مسلمانان شد، و اسواک کلائی بسوی دارالخلافت روان گردید. عثمان از روش ابوبکر و عمر منحرف شد، و کسان و بستگان خود را بر دیگران مقدم شمرد، و سهم آنان را بیش از یاران قدیم حضرت معین کرد. جرجی زیدان می‌نویسد: «در سال ۲۷ هجری، مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن سعد، افریقا را فتح کردند و دو میلیون ونیم دینار غنیمت آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را به سروان حکم داد و دختر خود را برای او عقد کرد؛ در صورتی که خمس مزبور متعلق به بیت‌المال بود. علاوه بر این، عثمان رسیدگی به حساب والیان را ساقط ساخت؛ زیرا آنان اقوام وی بودند. آنها هم پیش از پیش، بر حرص خود افزودند؛ بخصوص معاویه والی شام که از دیگران باهوشتر و طمع کارتر بود.»^۲

از دوره عثمان به بعد، معتقدات مذهبی بعضی از مردم سستی گرفت و فکرمال اندوزی و تعدی و تجاوز در بین جامعه مسلمانان رسوخ کرد. البته در آن دوره، اقلیت شرافتمندی چون اباذر غفاری در بین مسلمین بودند که در کوجه و بازار شام علیه عثمان و معاویه و دیگر ستمگران داد سخن می‌دادند. اباذر می‌گفت: «ای توانگران، با ستمندان بطور مساوات رفتار کنید. کسانی که زروسیم می‌اندوزند و در راه خدا مصرف نمی‌کنند، در روز باز پسین، با نهمان زروسیم گداخته، پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ می‌زنند.»^۳ این سخنان شورانگیز، سردم را به اعتراض علیه ستمگران بر می‌انگیخت. هنگامی که معاویه کاخ سبز (الخضراء) را در دمشق ساخت، از اباذر پرسید: این کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارایی دیگران ساخته، خیانت کردی، و اگر از دارایی خود ساخته، امراف کردی. معاویه، برای آنکه اباذر را به حبس مال گرفتار کند، شبانه هزار دینار برای او فرستاد. اباذر همان شب، تمام این مبلغ را میان بینوایان بخش کرد. با مدادان، فرستاده معاویه نزد اباذر آمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده. اباذر گفت: همان شب میان بینوایان بخش کردم. معاویه ناچار از رفتار اباذر به عثمان شکایت کرد. عثمان گفت: او را روی شتر بی‌جهاز بنشان و برگردان. همینکه اباذر به مدینه رسید، عثمان او را محاکمه کرد. وی در جریان دادرسی، بار دیگر، از مظالم امویان سخن گفت. عثمان نیز او را به ربنه که سرزمینی بی‌آب و علف بود، تبعید کرد.^۴

چنانکه دیدیم، تا عمر زنده بود تا حدی رعایت عدل و انصاف می‌شد. از دوره عثمان به بعد، ظلم و تبعیض در تقسیم بیت‌المال آغاز شد؛ و کسانی که راستگو و حقگو بودند، به سرنوشت اباذر غفاری مبتلا می‌شدند در نتیجه بسیاری از مسلمانان، که به کار و کوشش عادت

۱. محمد ابراهیم باستانی هاروی، آسیای هفت سنگ. ص ۲۵۷-۲۵۲ (به اختصار).

۲. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام. ج ۲، ص ۱۶ (به اختصار).

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همان، همان صفحه.

نگرده بودند و زراعت و صنعت و علم اندوزی را دون‌شان خود می‌شمردند، ناچار بودند که از حکومت ستمگران برای تحصیل معیشت پشتیبانی کنند.

پس از سرگ عثمان، چنانکه دیدیم، معاویه، چون پول و زور داشت و مرد سیاست بود، بر حریف شرافتمند خود، علی (ع)، پیروز شد. حضرت زین العابدین می‌گوید: «معاویه با طلا به جنگ جدم علی (ع) آمد و پیش برد.» به احتمال قوی اگر مسلمانان عرب به کار و کسب خود متکی بودند و در نتیجه سیاست غلط عمر، جیره‌خوار حکومت نبودند، بهتر و بیشتر می‌توانستند از حق و حقیقت دفاع و از مردانی چون علی (ع) حمایت کنند ولی سیاست اقتصادی عمر در تقسیم بیت‌المال بین مسلمین و جلوگیری از فعالیت‌های کشاورزی، و صنعتی، به استقلال فکری و اقتصادی مسلمانان لطمه زد، و خلفا را بجانب فساد و تنبلی سوق داد؛ و چون به تجاوز و تحمیل عقیده خو گرفتند، اندک اندک، فکرتفوق ملی و نژادی در مغز آنان قوت گرفت تا جایی که خود را، در عهد بنی‌امیه برتر از دیگر ملل عالم شمرند. جرجی زیدان می‌نویسد: «دیگر از تعصب اروپان نسبت به عربها و پست و زبون داشتن سایر ملت‌ها این که هر کجا گشوده می‌شد، آن سرزمین و مردم آن و هر چه داشتند، روزی پاك و پاکیزه فرمانروایان عرب بشمار می‌آمد. و دلیل بر آن، گفته سعید بن عاص، والی عراق، است که سراسر عراق را بوستان مردم قریش می‌داند. و دیگر گفته عمرو عاص به فرماندارا خناست که چون از وی (از عمرو عاص) مقدار جزیه را پرسید، در پاسخ گفت: شما انبار ما هستید. اگر هزینه ما فزونی یافت، از شما بیشتر و گرنه کمتر می‌ستاییم.»^۱

به قول استاد همانی: «عربها عموماً مباشرت صنعت را از کارهای پست و شایسته موالی، و برای خود عار می‌دانستند. عرب در این دوره فقط خود را برای سیادت و ریاست مخصوص می‌دیدند و سایر اشغال را عموماً کار موالی می‌دانسته است، و از اشغال جاریه آنها بوده که «ان‌الحق فی الحاکة والمعلمین والغزالیین.» [حماقت در میان بافندگان و معلمین و لخب تابان است.]

«صاحب عقد الفرید می‌نویسد: تخصص عربی و سولی بین یدی عبدالله بن عامر صاحب العراق. فقال المولی: لا کثر الله فینا مثلک، فقال العربی: بل کثر الله فینا مثلک. قلیل له: ایدعو علیک و تدعوله؟ قال: نعم یکسحون طرقتا و یخزرون خفافنا و یحوکون ثیابنا»^۲ چون اعراب تدریجاً اهل تمدن و حضارت شدند خود را محتاج کسب علوم و صنایع دانسته دست به دامن همان موالی زدند، و از اینجا صنایع ایران مابین عرب رواج گرفت و در عهد تمدن اسلام، همان صنایعی که در نظر عرب عصر خلفای اموی غیر قابل اعتنا شمرده می‌شد، موضوع تجارت و ثروت مسلمین گشت.»^۳

۱. همان، ص ۲۲. (به اختصار).

۲. عربی با مولائی (غیر عربی)، نزد عبدالله بن عامر، حاکم عراق، مجادله می‌کردند. مولی گفت: خداوند امثال تو را در میان ما کم کند؛ عرب گفت: «اما خداوند امثال تو را در جمع ما بیفزاید (افزون کند)» عرب در می‌نماید او تو را نفرین می‌کند، در حالی که تو دعایش می‌کنی؛ گفت: بلی، بسرای این که آسان، راه‌های مادی می‌رویند، پاپوشهای ما را پاك می‌کنند و برای ما جامه می‌پاوند.

۳. جلال‌الدین همانی، تازیخ ادیبیات ایران. (از ازمینه فقهیم تاریخی تا حمله مغول) ج ۱، ص ۲۰۶. (مترجم حاشیه) ص ۳۳۹.

اعراب برای آنکه بتوانند به کشور گشاییهای خود ادامه دهند، به فکر توالد و تناسل افتادند و بر آن شدند که «علاوه بر زنان سابق خود، با زنان رومی، قبطی و ایرانی که به دست آنان می افتاد، همبستر شوند. در نتیجه، فرزندان زیادی پیدا کردند؛ و این طبیعی است که فراخی در زندگی موجب کثرت نسل می شود. عربها تا توانستند همبستر گرفتند تا آنجا که مغیره بن شعبه (سیاستمدار بی ایمان عرب) علاوه بر چهار زن عقدی، هفتادوشش کنیز (اسیر) داشت. و از آنرو، در مدت کوتاهی، یک مرد، عرب صد یا بیشتر فرزند پیدا می کرد. از آن جمله، مهلب دارای سیصد فرزند بود، و عبدالرحمن بن حکم اموی صد و پنجاه پسر و پنجاه دختر داشت، و تمیم بن معز فاطمی بیش از صد پسر و شصت دختر داشت، و عمر بن ولید نود پسر داشت که شصت تایی آن چابک سوار بودند. و همین قسم سایرین. و شکی نیست که زیادی قوم و قبیله در پیشرفت کار و استیلای بر دیگران مؤثر است؛ چنانکه امویان و عباسیان به همان جهت پیشرفت داشتند.»^۱

پس از حمله اعراب به ایران و دیگر ممالک شرق نزدیک، وضع اقتصاد **سیاست اقتصادی اعراب در خاورمیانه** این ممالک با مشکلات و آشفتگیهای گوناگون مواجه گردید. زیرا این قوم بیابانگرد، مطلقاً با مسائل و فعالیتهای گوناگون سیاسی و اقتصادی در یک کشور متمدن، آشنایی نداشتند. هدف اصلی آنان، تبلیغ اسلام و بدست آوردن غنیمت از کشورهای مغلوب بود. سادام که پیشوای اسلام حیات داشت، بیت المال یا دارایی مسلمین عبارت بود از زکوة و غنائمی که در طی غزوات به چنگ مسلمین می افتاد. حضرت آنها را تقسیم می کرد، و اگر چیزی باقی می ماند، برای روزگار سختی نگهداری می کرد. بیشتر دارایی مسلمانان، در این دوره، چهارپایان بود که در زمان پیغمبر، به چهل هزار شتر و گاو و اسب و غیره می رسید.

ولی از دوره خلافت عمر بعده، بتدریج، اوضاع دگرگون گردید. پس از آنکه شام و ایران و مصر به حیطه نفوذ مسلمین افزوده شد، سیلی از طلا و نقره و کالاهای گوناگون دیگر بسوی پایتخت اسلام روان گردید که موجب حیرت عمر و تمام مسلمانان شد.

«می گویند، اباهریزه، که از بحرین آمد، پول زیادی برای عمر آورد. عمر پرسید: چقدر پول آوردی؟ اباهریزه گفت: پانصد هزار درهم. عمر که نام پانصد هزار درهم را شنید، با تعجب گفت: آیا می فهمی چه می گویی؟ اباهریزه پاسخ داد: آری، آری، می گویم صدقا هزارا قا پنج دفعه. آنگاه عمر منبر رفت و گفت: ای مردم، مال زیادی برای ما رسیده، اگر می خواهید بشمریم و اگر می خواهید با پیمانانه تقسیم کنیم. همین پیش آمد سبب شد که عمر ناچار گردید «دیوان» یعنی سازمانی بوجود آورد تا بتواند به وضع آشفته مالی مسلمین سر و صورتی بدهد، و برای نیل به این مقصود، از ایرانیان استمداد جست. آنقدر اعراب و حتی زعمای این قوم و سردانی چون عمر نسبت به مسائل اقتصادی بیگانه بودند، که وقتی یکی از مسلمانان از سرخیرخواهی به عمر گفت: مالی برای روزمبادا و پیش آمدها ذخیره کن. او فریادش بلند شد و گفت: این سخن را شیطان در دهان تو انداخت و خدا سرا ازگزند آن رهایی بخشود.»^۲

۱. تاریخ تمدن اسلام پیشین. ج ۴، ص ۴۸-۴۷ (به اختصار).

۲. همان. ج ۲، ص ۱۱ (با تصرف).

با این حال، گذشت زمان و اندرز ایرانیان تازه مسلمان، عمر را بر آن داشت که با تشکیل دیوان، اندک اندک، سنن و عادات زندگی عشیرتی را بدست فراموشی بسپارد.

ناگفته نماند که بعضی از سران عالم اسلام، به مال و منال دنیا سخت بی اعتنا بودند؛ چنانکه ابوبکر و عمر چون سردند، مآثرکی از خود باقی نگذاشتند؛ ولی عثمان از این اصل عدول کرد. چون وی را مورد بازخواست قرار دادند، گفت: روش و اجتهاد آنان چنان بود و نظر و عقیده من این است. هر وقت برای علی (ع) غنیمتی می آوردند، آن را فوراً بین نیازمندان فقرا و سایر مردم تقسیم می کرد، و این می رساند که در صدر اسلام، با وجود پولهای کلانی که می رسید، زعمای عرب در مقام تنظیم سازمانهای دیوانی و رتق فوق مشکلات مسلمین نبودند، ابوذر غفاری نیز بیشتر مقرری خود را بین فقرا قسمت می کرد. عمر برای ابوذر، که از سبقت یافتگان اسلام بود مقرری سالیانه هنگفتی برقرار کرده بود. و اگر ابوذر می خواست، می توانست از آن مقرری ثروت هنگفتی برای خود ذخیره کند. ولی وی ترجیح می داد که هر چه دارد، به محتاجان بدهد؛ بطوریکه هنگام مرگ، کفن نداشت، معاویه خواست او را با رشوه فریب بدهد، لذا یکبار یکهزار دینار برایش فرستاد. اما ابوذر فوراً آن پول را بر فقرا قسمت کرد، و چون روز بعد، معاویه آن پول را از او مطالبه کرد، ابوذر پاسخ داد: بخدا آنچه دادی یک دینار هم نزد من باقی نمانده، ولی سه روز مهلت بده تا آنها را جمع کنم.

درباره سلمان فارسی نیز، همین را گفته اند. وقتی مقرری خود را از بیت المال می گرفت، بر فقیران و نیازمندان تقسیم می کرد، و از دسترنج خود زندگی می کرد؛ یعنی سبب می یافت و از فروش آن زندگی می کرد. سلمان یک مسلمان واقعی بود. او فقر شدید را مانند ثروت بی اندازه، زیان بخش می شمرد. او خواربار سالیانه اش را ذخیره می کرد تا نیازمندی، او را بکفر نکشاند. علی بن ابیطالب می گفت تا چهار هزار درهم نفقه محسوب می شود، و زیاده بر آن، آلودختن و انباشتن است. به نظر علی: «خداوند بندگان خود را به هیچ تازانه ای نزنه که دزد ناکتر از فقر باشد». ابوذر گفته بود: «اگر فقر رهسپار شهری شود، کفر به او می گوید مرا با خود ببر. پس ما نباید از فقیر نیازمند، انتظار ایمان صحیحی داشته باشیم.» ابوحنیفه گفته است: «شهادت کسی (که آرد در خانه ندادد نپذیرید زیرا محتاج، ناچار است از راه دروغ و فریبکاری، خود را از گرسنگی برهاند.»

در جریان نهضت اسلامی گذشت زمان و وقایع و حوادث تاریخی، نشان داد که اشخاص اصولی و با ایمان و معتقدان به اصالت حق و عدل، بسیار کم و انگشت شمار بودند. غیر از علی (ع) و سردانی چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر و چند تن دیگر، اکثر صحابه و یاران نزدیک پیغمبر منحرف شدند و قدرت و پول چشم حقیقت بین آنان را کور کرد. سعد بن ابی وقاص از بزرگترین صحابه، که جزو «عشره مبشره» بود که پیشوای اسلام او را فارس و فاتح اسلام می خوانند، چون در کاخ خود موسوم به «عقیق» در گذشت، در حدود سیصد هزار درهم مآثرک او بود. و فرزند همین صحابی بزرگ، برای بدست آوردن حکومت (ب) مأسوریت یافت که حسین بن علی را به بیعت با یزید مجبور کند و در صورتی که آن مرد بجاهد به این پستی تن نداد با او بجنگند. بالاخره ابن سعد، چون از مذاکره نتیجه نگرفت، با

حسین بن علی به جنگ برخاست.

همچنین، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر بن عوام جزو عشره مبشره و اصحاب کبار پیغمبر بودند، ولی چون ایمان و اعتقاد راستی به اسلام نداشتند، با گذشت زمان، منحرف شدند. طلحه نامزد مقام خلافت بود و چون شورا بدون حضور او تشکیل شد، پس از مراجعت به مدینه، به خلافت عثمان اعتراض کرد. عثمان ریاکارانه به خانه او رفت و گفت: «اگر تو داوطلب این مقامی، من حاضرم به نفع تو کنار بروم.» طلحه چون چنین دید دم فرو بست و با وی بیعت کرد. دو حریف با هم دست دوستی دادند و عثمان به پاس این خدمت، پنجاه هزار درهم از بیت المال مسلمین را، بعنوان قرض، به وی داد، ولی بعدها این مبلغ را از او مطالبه نکرد. اما دوستی این دو تن راشی و مرتشی، چندان نپایید؛ طلحه چون دید کفّه مخالفان عثمان سنگین تر است، به جبهه مخالفان پیوست. به این ترتیب، می بینیم که اکثر سران و خلفا هدف اقتصادی و «این جهانی» داشتند و در پشت سنگر اسلام، دنبال «مقام» و ثروت می رفتند و به آیه ۳۴ سوره توبه که می فرماید: «الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» اکثرین توجهی نمی کردند.

اساماً، وقتی که نهضت اسلامی را با دقت مورد مطالعه قرار می دهیم، می بینیم که ایمان به خدای واحد، اعراب را متحد و متشکل کرد. ضمناً توجه به مادیات و غنیمت جنگی نیز از عواملی بود که بعضی اعراب دنیاپرست را متوجه نهضت جدید کرد. نتیجه تبلیغ و تعالیم اخلاقی و تعالیم الهی محمد (ص) این شد که عده زیادی اسلام آوردند؛ اما از آن زمان که نهضت اسلامی صبغه اقتصادی پیدا کرد و از جهاد و نتایج مادی یعنی غنیمت و دست یافتن به مال و منال دنیوی سخن گفته شد بر شماره پیروان نهضت جدید افزوده شد.

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، سران و زعمای عرب از اطلاعات اقتصادی و راهبردی و راهبردی بی نصیب بودند. چیزی که به خاطر عمر و همفکرانش خطور نمی کرد این بود که این پولها و غنایم سرشار را در راه فعالیت های عمرانی بکار اندازند و جامعه عرب را به کارهای کشاورزی و دیگر پیشه ها در عربستان و ممالک مفتوحه تبلیغ و تشویق نمایند. برعکس، سیاست او در جهت گسترش اسلام و توسعه طلبی سیر می کرد. عمر بجای آنکه مسلمانان را به کار تولیدی تشویق کند، برای هر یک از آنان از بیت المال سهمی تعیین کرده و تأکید نمود که کسی دنبال ذاعت و ملاحه و صنعت نرود. جرجی زیدان می نویسد: عمر مسلمانان را از اشتغال به کشاورزی منع نمود و شخصاً معتقد بود که اگر خیش در سربازی بیاید خواری نیز بدنبال خیش خواهد آمد. علاوه بر این، او معتقد بود که اشتغال به کشاورزی و گرایش به تمدن و شهرنشینی، اعراب را از جنگ باز می دارد. و نظر عمر، این بود که مسلمانان، مخصوصاً اعراب، پیوسته، به حال آماده باش در کشورهای زیر دست بمانند و مالیات و جزیه جمع کنند، و حکومت عرب را مستقر سازند.^۲

۱. کسانی که هر طلا و نقره را که می دارند و در راه خدا خرج نمی کنند، به عذاب درونای و عذابان دو.
۲. همان، ج ۴، ص ۴۶.

سیاست تبلیغ و گسترش اسلام در عهد عثمان نیز دنبال شد؛ منتها در عهد خلافت او برخلاف تعالیم علی (ع) ظلم و تبعیض پایه گذاری شد و سنتها و روشهای غلط عثمان، چنانکه گفتیم، در عهد جانشینان او دنبال گردید؛ بطوری که در عهد بنی امیه هر کجا که گشوده می شد؛ «آن سرزمین و مردم آن و هر چه داشتند روزی پاك و پاکیزه فرمانروایان عرب بشمار می آمد. و دلیل بر آن، گفته سعید بن عاص، والی عراق، و اظهارات عمرو عاص، به فرماندار اخفاس است که ممالک مفتوحه و مردم و سکنه آنها را از آن خود می دانستند و به خود اجازه می دادند که مردم را بیرحمانه مورد استثمار قرار دهند.»^۱

جالب توجه است که در صدر اسلام، نظر فاتحان و کشورگشایان عرب این بود که اراضی متصرفی را، مانند سایر اسوا، میان خودشان تقسیم کنند؛ ولی عمر، با این فکر مخالفت کرد و پس از فتح ایران، به سعد و قاص دستور داد: «غنائم جنگی و اسوا منقول را میان مسلمانان تقسیم کن، ولی زمین و رودخانه ها را به دست کشاورزان بپرداز؛ زیرا اگر آن را نیز میان حاضران تقسیم کنی برای آیندگان چیزی باقی نمی ماند»

عمر به خوبی می دانست که اگر زمین را هم از مردم شکست خورده و مغلوب خاورمیانه بگیرند، دیگر کسی و چیزی باقی نمی ماند که مورد استفاده و بهره کشی اعراب قرار گیرد. بر اساس این فکرات اقتصادی، عمر گفت: «ما از زمین و مردم مالیات می گیریم؛ و به شما می دهیم، اما خود زمین باید به دست مردم باقی ماند.»^۲

«در زمان پیغمبر و ابوبکر، عواید مالی دولت اسلامی منحصر به این **وضع مالی مسلمین** سه درآمد بود:

- ۱) زکوة که از دولتمندان می گرفتند و به فقیران می دادند.
- ۲) غنیمتهایی که در جنگ به دست می آمد و میان سپاهیان تقسیم می شد.
- ۳) جزیه که از یهود و نصاری عربستان دریافت می داشتند.

پیغمبر یا خلیفه پیغمبر، این درآمدها را می گرفت و بدون رعایت سابقه و نسب، بطور مساوی، میان مرد و زن و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد تقسیم می کرد و اگر چیزی از خارج به مدینه می رسید، در مسجد، به دست پیغمبر یا خلیفه پیغمبر، بدون قید و شرط، تقسیم می شد و چیزی از آن باقی نمی ماند.

همینکه در زمان عمر، ممالک روم و ایران گشوده شد، درآمد اسلام زیاد شد و ناچار، برای ثبت و ضبط آن و تعیین دخل و خرج، محتاج به دفتر شدند. عمر برای تنظیم امور مالی، دفاتری تعیین کرد که در آن، واردات ثبت می شد و میزان حقوق مستحقان قید می گشت. به روایتی در سال هشتم و بروایتی در سال پانزدهم هجری، این دفاتر تأسیس گشت؛ و این همان است که ایرانیان آن را دیوان می خوانند.

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان خود، آنها را از نظر سابقه و تأثیر در تأسیس دولت اسلام، به درجات تقسیم بندی کرد و بر خلاف سنت و روش دیرین پیغمبر، برای پرداخت حقوق، تبعیض قائل شد و خدمات و سابقه اشخاص و نزدیکی آنها را با پیغمبر (ص) مورد توجه قرار داد.